

خیلواکی



استقلال

www.esteqtaal.net

یکشنبه ۲۴ نوامبر ۲۰۲۴

حمید انوری

یادوی از یگی و نخت با صفای میهن

مستانه کاش و حرم و میر بگذری
تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم تو را



میگویند شبی از شبها و یا هم روزی از روز های سرد و بارانی زمستان بود، ماه ترسائی نوامبر و مطابق با ماه اسلامی "عقرب" بود که سردی و برودت هوای زمستان، نیش سرد و گزنده خود را با شدت کم نظیری در تن آدمیزاده، بی محابا فرور میکرد و زمستان طبق معمول بیداد میکرد و... در چنان هوا و فضاء بود که خداوند دخترکی را به مادری در یک گوشه سرد کابل آنروز ها، هدیه کرد که در قهر زمستان، گرمی بهاران را و روشنی روزگاران را مژده می داد. آنروز پُرمیمنت را گویند بیست و یکم از ماه نوامبر بودی که نوزادی پا بدین جهان گذران بگذاشتی و او را "مرجان" نام بنهادی.

آن دخت با نمک که اندر قهر یک زمستان سرد و بارانی و طوفانی دیده به جهان هستی بگشودی، با خود دنیای از شادی و شمع و گرمی و حرارت و شور و شوق زندگی و بهار و شگفتن و عطر شگوفه های زیبای بهاری، ارمغان بیآوردی و از همان نخستین دقایق و لحظات ورود خود، بودن و شگفتن و رستن و...، را لاجرم معنی همی کردی...



و اما چند صبحی از آن لحظات پُر میمنت نگذشته بودی که کشور و میهن و مردم را طاعون وحشت انگیزی درنوردیدی که به غیر از مرگ و مردن و خون و خیانت و بوی کافور و...، چیز دیگری به مشام نرسیدی که نرسیدی. طاعون مرگزا کشور را درنوردیدی و چپ و راست، مرگ ارزانی همی داشتی و چهار فصل آن دیار باصفا را چنان در هم همی پیچیدی که تو گوئی آن دیاران و آن لاله زاران را یک آفت وحشت انگیز به سوی مرگ همی راندی و در حقیقت خود مرگ بودی و مردن، خود مرض بودی و درد و باخود مرگ حمل همی کردی و گرد و خاک مرده در آن دیار یاران همی پاشیدی و

بلی هموطن! آن طاعون وحشت انگیز و آن مصیبت مرگ آور را جانیان قرن، "انقلاب ثور" همی نامیدند و خونهای بی شمار همی ریختند و زندگی ها را به ورطه نیستی و نابودی سوق همی دادند و...

و چنان بودی که "مرجان" را نیز در ظرف چند ماهی از آشیانه و کاشانه اش، درست به مانند هزاران هزار طفل دیگر افغان، از مملکت و از کشور و از مأمَن و از دامن میهن، مجبور به ترک خانه و کاشانه و راهی دیاران دیگران بنمودی.

به تعقیب سر بدرآوردن آن طاعون مرگ، گوئی رخنه مرگ در سرزمین ما باز گردید و یک مشت از خود و از خدا بی خبر، سرحدات مقدس شمالی کشور ما را نامردانه درنور دیده و میهن عزیز ما را مورد تهاجم عریان نظامی خود قرار داده و جوی های خون در هر دشت و دمنی و در هر گوشه و بیشه ئی و در هر خیابان و چهارراهی و در هر خانه و کلبه و پُل و پُلوانی جاری ساختند و اسم آنرا هم گذاشتندی "مرحله تکاملی".

زنده یاد "مرجان" آهسته آهسته بزرگ شدی، قد بکشیدی، مشغول تحصیل بگشتی و به درجات بلند علمی و تحصیلی در سرزمین بیگانه برسدی و...، ولی یک لمحہ هم از یاد مردم و میهن خود فارغ نبودی و تلاش بنمودی تا کاری برای زنان و دختران مظلوم افغان در داخل افغانستان انجام بدادی. آن دخت اصیل افغان بعد از ختم تحصیلات عالی، راهی کشور خود بشدی و بیشتر از دو دهه در خدمت آنان قرار بگرفتی و در حد توان خود مصدر خدمات بس بزرگی برای طبقه تحت ستم قرار داده شده افغانستان جنگ زده با سر بلند و افتخار بزرگ در عالم خاموشی انجام بدادی.

ولی ایهات که عمر عزیز آن دخت اصیل افغان، خیلی ها کوتاه بودی و عاقبت چارناچار، تمام آرزو های بزرگ ایشان ناتمام مانده و راهی دیار باقی گردیدند.

"خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود"

هرچند قرار معلوم روز فرخنده تولد روانشاد "مرجان"، بیست و یکم ماه نوامبر بوده است، اما این برادر دوستدار شان نسبت به معاذیری قادر نگردیدم که در همان روز معین، ذکر خیری از تولد ایشان بکنم. آخر انسان مجبور است و معذور و این کمترین نیز هرگز نمی توانم از این قاعده عام خارج باشم.

ایشان هرچند بصورت جسمی بین ما حضور ندارند، اما روح و روان شان همیشه با ما است و هنوز هم کار های بس بزرگی را انجام میدهند که بسا زندگان به انجام دادن آنها قادر نیستند.

یاد شان همیشگی و گرامی باد و روح و روان شان شاد!!!!

